

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز
سال سوم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۳۹۰، پیاپی ۹
(مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی سابق)

بازتاب حکمت ایرانی در آثار سعدی

دکتر وحید سبزیان‌پور*
دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

این نوشتار تکمله‌ای است بر مقاله‌ای با عنوان «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی» که در مجله دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم به چاپ رسید. همان‌طور که از نام مقاله برمی‌آید، هدف، نشان دادن تأثیر پندهای منسوب به انوشروان و بزرگمهر در گلستان سعدی است. بر خلاف مقاله‌ی مذکور که دامنه‌ی کار به گلستان سعدی و انوشروان و بزرگمهر محدود شده بود، در این مقاله چند شاهد جدید از دیگر آثار سعدی یافته‌ایم که سرچشمه‌های آن‌ها را در حکمت‌های ایرانیان باستان، پیدا کرده‌ایم. به علاوه، برای هر مضمون، سعی کرده‌ایم مضامینی مشترک از ادب فارسی و عربی ارائه کنیم و با نگاهی به شرح و تحلیل متون ادب فارسی، نشان دهیم که جای این نوع پژوهش‌های تطبیقی و جست‌وجوی سرچشمه‌های فکری ادیبان و گویندگان فارسی‌زبان در تحقیقات ادبی ما خالی است و با توجه به این که منابع قدیم عربی پر از اخبار ایرانیان باستان است بنا به قول «خوشتر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران»، لازم است تجدید نظر کلی نسبت به این موضوع صورت گیرد. نقد و بررسی دیدگاه‌های حسین علی محفوظ از دیگر مقاصد است که در این مقاله به دنبال آن هستیم؛ زیرا نویسنده‌ی مذکور بی‌توجه به پیشینه‌ی افکار ایرانی سعدی، بسیاری از مضامین

* دانشیار زبان و ادبیات عربی wsabzianpoor@yahoo.com

حکمی او را برگرفته از ادب عربی دانسته و متأسفانه این شیوه، کم و بیش، در شرح و تحلیل آثار ادبی پس از او، به شکل ناخواسته پیروی شده است. **واژه‌های کلیدی:** ادب تطبیقی، حکمت در ایران باستان، سعدی، نقد ادبی، مضمون و اندیشه ایرانی.

۱. مقدمه

قبل از ورود به بحث اصلی، شایسته‌ی یادآوری است که انتشار کتاب *متنبی و سعدی* از حسین علی محفوظ^۱ که به ناحق قصد تنزل مقام سعدی را در مقابل *متنبی* داشت، به شکل ناخواسته، برخی اذهان را به سوی خود کشید که تأثیر آن در نقل قول محفوظ از آشکار گردید.^۲ با این حال، بسیاری از صاحب‌نظران و ادیبان با طرح مسائلی از جمله: توارد، تجربه‌های مشترک، عقلانیت، عرف و عادت شاعران، طبع‌آزمایی، صفات نیک و انسانی، ویژگی‌های مردمی، چون آزادگی و وارستگی، خودداری از مبالغه و تناقض در هجو و مدح و نیز شیرین‌زبانی سعدی و پردازش بی‌مانند معانی، حکمرانی بر ولایت سخن و... سعی در دفاع از شیخ شیراز کردند.

اما شیوه‌ی ما در این مقاله، چیزی دیگر است و آن پیدا کردن سرچشمه‌های معانی است که به ایران باستان و روزگار قبل از اسلام برمی‌گردد و نشان می‌دهد که این معانی نه تنها در ایران باستان وجود داشته است که به ادب عربی هم منتقل شده و اگر سعدی اقتباسی از آن‌ها داشته، آن‌ها خود وام‌دار منابع ایرانی هستند.

از این رهگذر، در این مقاله به ده مضمون جدید اشاره می‌کنیم و با نگاهی به شرح و تحلیل آثار ادب فارسی، جای خالی این مباحث را نشان می‌دهیم؛ به این امید که توجه به فرهنگ غنی ایرانیان قبل از اسلام، مورد عنایت بیش‌تری قرار گیرد:

۲. حکمت‌های ایرانی در اندیشه سعدی

۲.۱. دشمنی نادان با نفس خود

در *موعظ سعدی* آمده است:

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی‌خرد با نفس خود کند به هوای مراد خویش^۳
شایسته‌ی تأمل است که مفهوم «دشمنی نادان با خویش» در حکمت‌های ایرانیان باستان از جمله حکمت بزرگمهر حکیم، در منابع عربی نقل شده: «الجاهلُ عدوُّ نفسِهِ»

فَكَيْفَ يَكُونُ صَدِيقَ غَيْرِهِ» (وطواط، بی تا: ۱۲۴)؛ ترجمه: نادان، دشمن خود است، چگونه می تواند دوست دیگری باشد؟

ابن مسکویه نیز در پندهای بزرگمهر به کسری، نقل کرده است: «وَيَتَّبِعِي أَلَا يُسَلِّطَ عَلَى النَّاسِ جُهَالَهُمْ، فَإِنَّ الْجَهَالََةَ قَائِدُ الضَّلَالَةِ وَ الضَّلَالَةَ قَائِدُ البَلَاءِ وَ الفِتْنَةِ وَ فِي الفِتْنَةِ الدَّمَارُ وَ الهَلَكَةُ» (ابن مسکویه، بی تا: ۴۶)؛ ترجمه: شایسته است شاه افراد نادان را بر مردم مسلط نکند، زیرا نادانی موجب گمراهی و گمراهی موجب بلا و فتنه است و فتنه موجب هلاکت است.

این مضمون در *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* نیز دیده می شود: «چی دانا کان گو پت ایستیت کو دوشمن پت دوشمن آن نی تو بان کرتن اهچ ادان مرت هچ کونشن خویش او یش رسیت»؛ چه دانایان گفته اند که دشمن به دشمن آن نتوان کردن که مرد نادان از کنش خویش بهش رسد. (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۲۹: ۷ و نیز ر.ک: محقق، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۸۰) مقایسه کنید با (دامادی، ۱۳۷۹: ۴۹۱)

در اندرزهای بهزاد فرخ پیروز آمده است: «اوی پر خرد همیشه به آسایش و اوی دش خرد همیشه به رنج»؛ (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۲) به معنای هرکس خردمند است، در آسایش و هرکس بی خرد است، در رنج.

در *خردنامه*^۴ آمده است: «اندر کتاب‌ها و اخبارها یافتیم نبشته که حصنی اندر پارس، نام او اصطخر و اندر آن جایگاه، گنجی یافتند از گنج‌های شاپور ملک و در جمله‌ی آن گنج‌ها لوحی بود زرین و بر آن لوح این نکته‌ها نبشته بود، به لغت و عبارت آن مردمان. دانایان پارس آن را ترجمه کردند و آن سخن‌ها چنین بود که یاد کرده شود: نکته‌ی اول: همه چیز را از ابله نگاه داشتن آسان تر از آن که او را از تن خویش....» (*خردنامه*، ۱۳۸۱: ۶۰)

ابوالمعالی قابوس بن وشمگیر در قابوس نامه، ۵۱ پند از انوشروان نقل کرده که پند سی و یکم آن چنین است: «همه چیزی از نادان نگه داشتن آسان تر که ایشان را از تن خویش.» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۲)

در *شاهنامه* که یک اثر ایرانی است، آمده است:

کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش
(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۹۵)

سعدی نیز در *بوستان* می گوید:

به بی‌رحمی از بیخ و بارش مکن که نادان کند حیف بر خویشتن
(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۵۲)

برای ترسیم اثر این مضمون ایرانی در ادب فارسی، به دو نمونه‌ی زیر از شاهنامه و مثنوی توجه فرمایید: فردوسی از زبان گردآفرید به سهراب نصیحت می‌کند که از جنگ با ایرانیان دست بردارد؛ زیرا در مقابل قدرت لشکر ایران، تاب مقاومت ندارد و جنگ ضعیف با قوی، نشانه‌ی نادانی است و این نادان است که از پهلوی خود می‌خورد و به خود آسیب می‌رساند:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۶۶، ج ۲: ۷۵۸)

در مثنوی معنوی داستان بقالی آمده که به مردی نادان، شکر می‌فروخت. از قضا سنگ ترازوی بقال، گل سرشوی بود و مشتری، بیماری گل‌خواری داشت. هر زمان بقال برای آوردن شکر، روی از ترازو برمی‌گرفت، مشتری از گل او می‌دزدید و به دهان می‌گذاشت. بقال که متوجه کار مشتری شده بود، در دل، به حماقت او می‌خندید و سعی می‌کرد که خود را بیش‌تر مشغول کند؛ زیرا دزدی او موجب کاهش شکر می‌شد که به نفع بقال و به ضرر مشتری بود. در ابیات زیر، کنایه‌ی «از پهلوی خود خوردن» را که در شاهنامه دیدیم، از زبان بقال، در مثنوی مولانا، برای وصف نادان می‌بینیم:

گر بدزدی و ز گل من می‌بری رو که هم از پهلوی خود می‌خوری
تو همی ترسی ز من، لیک از خری من همی ترسم که تو کم‌تر خوری
چون ببینی تو شکر را، ز آزمود پس بدانی کاحمق و غافل که بود
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۴۹۹)

(برای اطلاع بیش‌تر از تأثیر این حکمت در ادب فارسی ر.ک: دهخدا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۹۴ - ۲۹۶)

۲. ۱. ۱. در ادب فارسی و عربی

در مجمع‌الامثال میدانی این ضرب‌المثل دیده می‌شود: «عدوُّ الرَّجْلِ حُمَّقُهُ وَ صَدِيقُهُ عَقْلُهُ» (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۲۵)

رسوب این مضمون در شعر متنبی نیز دیده می‌شود:

وَ مَكَايِدُ السُّفَهَاءِ وَاقَعَةٌ بِهَمِّ وَ عَدَاوَةُ الشُّعْرَاءِ بئسَ الْمُقْتَنِي^۵
(متنبی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۵۲۱)

ترجمه: نیرنگ جاهلان به آن‌ها باز می‌گردد و دشمنی با شاعران دستاورد بدی است.

صالح بن عبدالقدوس^۶ (وفات: ۱۶۷ هـ) که به اعتقاد صاحب‌نظرانی مانند ابوهلال عسکری (۱۳۰۲: ۲۱۸)، ۱۰۰۰ حکمت ایرانی را در اشعار خود جاداده است، می‌گوید:

لَنْ تَبْلُغَ الإِعْدَاءُ مِنْ جَاهِلٍ مَا يَبْلُغُ الْجَاهِلُ مِنْ نَفْسِهِ^۷
(ابن شاکر، ۱۹۷۴، ج ۲: ۱۱)

ترجمه: دشمنان از نادان آن‌قدر آسیب نمی‌بینند که نادان از خود زیان می‌بیند.

۲.۲. قلم در کف دشمن

سعدی در بوستان، داستانی نقل می‌کند و می‌گوید نام کتاب را فراموش کرده‌ام: ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که ابلیس را دید شخصی به خواب به قامت صنوبر به طلعت چو ماه فرارفت و گفت ای عجب این تویی! نظر کرد و گفت: ای نظیر قمر تو را سهمگین روی پنداشتند بخندید و گفت: آن نه شکل من است و لیکن قلم در کف دشمن است

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۴۹)

در هیچ‌یک از منابع در دسترس این مقاله، اشاره‌ای به منبع این حکایت نشده است. یوسفی (۱۳۶۸: ۲۳۷ و ۱۳۷۰: ۳۹۸)، خزائلی (۱۳۶۳: ۸۶) و خطیب‌رهبر (۱۳۷۱: ۹۰-۹۱) در شرح این حکایت، اشاره‌ای به نام کتاب فراموش شده در ذهن سعدی، نکرده‌اند.

زرین‌کوب بدون اشاره به نام شاعر و مضمون ایرانی حکایت، آن را با بیت (ما أقیح الشیطان...) مقایسه کرده است. (زرین‌کوب، ۱۳۶۵: ۸۴) مقایسه کنید با (دامادی، ۱۳۷۹: ۱۶۷)

دستغیب درباره‌ی داستان بالا می‌نویسد: «سعدی در حکایت «خواب دیدن ابلیس» به سراغ یکی از مهم‌ترین مشکل‌های روحی آدمی می‌رود و آن پیش‌داوری است. ما به طور عموم، آن‌چه و آن‌کس را که دوست نمی‌داریم، به صورت زشتی تصور می‌کنیم و خلاف این نیز صادق است.» (دستغیب، ۱۳۸۳: ۲۴) در جایی دیگر، پس از نقل داستان مذکور، می‌گوید: «مراد سعدی احتمالاً نه دفاع از شیطان، بلکه توصیف روحیات آدمیان

است. آدمی مطلوب خود را عموماً زیبا و خوب می‌بیند و آنچه را که نمی‌پسندد، نابه‌اندام، زشت و بد می‌شمارد. (دستغیب، ۱۳۸۵: ۶۷) دستغیب نیز در این دو اثر، از کتاب گمشده‌ی سعدی نامی نبرده است. حلبی پس از حکایت مذکور، معادل انگلیسی آن را ذکر کرده است: *he isn't so black as he's painted* (حلبی، ۱۳۷۹: ۲۸۹)

و دو بیت زیر را از ملک‌الشعراى بهار، با همین مضمون نقل کرده است:
 گر تو با چشم ارادت نگری جانب دیو دیواندر نظر افرشته‌وش و حورلقاست
 و گر از دیده‌ی انکار به یوسف نگری یوسف اندر نظرت زشت‌رخ و نازیباست
 (همان، ۲۸۹)

رجب‌زاده درباره‌ی حکایت بالا می‌گوید: «با آوردن این مثل می‌گویند که بدی یا کمبودی که به کسی یا چیزی نسبت داده شده از سوی دشمنان و به انگیزه حسد و بدخواهی است.» (رجب‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۰۴)

در کتب امثال نیز اشاره‌ای به پیشینه‌ی این داستان نشده است؛ بهمنیار (۱۳۶۹: ۴۲۵) و شکورزاده (۱۳۸۰: ۷۶۰) تنها به نقل حکایت بسنده کرده‌اند.

سعدی در گلستان، برای مضمون فارسی «هنر به چشم عداوت بزرگ‌تر عیب است»، این بیت عربی را آورده است: و أَخُو الْعَدَاوَةِ لَا يَمُرُّ بِصَالِحٍ / أَلَا وَ يَلْمَزُهُ بِكَذَابٍ أَشْرَ (سعدی، ۱۳۶۸ ج: ۴۸۷) ترجمه: دشمن کینه‌توز بر نیکوکار نمی‌گذرد مگر آن‌که او را دروغ‌گوی متکبر می‌پندارد.

اما ریشه‌ی این مثل، یک فکر و اندیشه‌ی ایرانی است، زیرا ثعالبی از شاعری به نام ابوالفضل السکری المروزی نام می‌برد که ضرب‌المثل‌های ایرانی را به عربی ترجمه کرده بوده است. (ثعالبی، ۱۴۰۳، ج: ۴: ۱۰۰) بیت زیر، یکی از ابیات شاعر مذکور است که به اعتقاد ثعالبی، از حکمت‌های ایرانیان است:

مَا أَقْبَحَ الشَّيْطَانُ لِكِنَّهِ لَيْسَ كَمَا يَنْقُشُ أَوْ يَذْكَرُ

(ثعالبی، ۱۴۰۳، ج: ۴: ۱۰۲)

ترجمه: چه قدر شیطان زشت است، ولی آن‌گونه که گفته می‌شود و یا نقاشی می‌شود، نیست.

(برای اطلاع بیشتر از ریشه‌ی ایرانی اشعار شاعر مذکور، ر.ک: محبی، ۱۹۶۸، ج: ۳: ۲۳۳؛ عاملی، ۱۴۲۰، ج: ۲: ۶۶؛ احسان عباس، ۱۹۷۷: ۱۶۸؛ حبیب‌اللهی، ۱۳۶۳: ۱۸۶-۱۹۳ و آذرنوش، ۱۳۸۶: ۲۱۴-۲۱۵)

بنابراین با توجه به آشنایی سعدی با منابع عربی، می‌توان حدس زد که منبع فراموش شده‌ی سعدی در نقل این داستان، کتاب *یتیمه الدهر* ثعالبی است که حدود دو قرن قبل از سعدی می‌زیسته است.^۸

همچنین در *ربیع‌الابرار و المستطرف آمده* است: زمانی که انوشروان قصد کرد پسرش هرمز را جانشین خود کند، بزرگان دربار با این تصمیم مخالفت کردند؛ زیرا مادر هرمز ترک‌نژاد بود و به این سبب، هرکدام برای هرمز عیبی برشمردند. انوشروان تلاش بسیار کرد که عیب‌های هرمز را توجیه کند؛ ولی موفق نشد و در پایان گفت: «مَنْ كَانَ فِيهِ خَيْرٌ وَاحِدٌ وَلَمْ يَكُنْ لِذَلِكَ الْخَيْرِ الْمَحَبَّةَ فِي النَّاسِ فَلَا خَيْرَ فِيهِ وَمَنْ كَانَ فِيهِ عَيْبٌ وَاحِدٌ وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْعَيْبُ الْمُبْغِضَةَ فِي النَّاسِ فَلَا عَيْبَ فِيهِ»؛ ترجمه: هرکس در او یک حسن باشد و برای آن حسن، محبت مردم نباشد، حسنی در وجود او نیست و هرکس یک عیب داشته باشد و برای آن، نفرت در میان مردم نباشد، عیبی در وجود او نیست. (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۷۳ و ابشیهی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۳۶۲) سعدی گوید:

چشم بداندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر
ور هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند مگر آن یک هنر

(سعدی، ۱۳۶۸ ج: ۵۳۱)

با وجود این قرائن، محفوظ دو بیت بالا را متأثر از بیت زیر دانسته است:

فَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْذِرُ الْمُسَاوِيَا

(محفوظ، ۱۳۳۶: ۱۸۲)

۲.۱. نمونه‌هایی از ادب فارسی و عربی

فَجَمِيلُ الْعَدُوِّ غَيْرُ جَمِيلٍ وَقَبِيحُ الصَّدِيقِ غَيْرُ قَبِيحٍ
(ابوفراس، ۱۴۲۳: ۶۴)

ترجمه: زیبایی دشمن زیبا نیست و زشتی دوست، زشت نیست.

وَعَيْنُ الْبُغْضِ تُبْرِزُ كُلَّ عَيْبٍ وَعَيْنُ الْحُبِّ لَا تَجِدُ الْعُيُوبَا

(ابشیهی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۳۶۲)

ترجمه: چشم دشمنی هر عیبی را آشکار می‌کند و چشم دوستی عیبی نمی‌بیند.

وَ يَسْمَعُ مَنْ سِوَاكَ الشَّيْءَ عِنْدِي فَتَفَعَّلَهُ فَيَحْسُنُ مِنْكَ ذَاكَ

(ابونواس، بی تا: ۴۷۳)

ترجمه: (چه بسا) کاری که دیگران می‌کنند، از نظر من زشت است و اگر تو همان را انجام دهی، نیک است.

ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
هرآنچ از تو آید به چشمش نکوست
(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۶۹)

هنر به چشم عداوت بزرگ‌تر عیب است
کسی به دیده‌ی انکار اگر نگاه کند
وگر به چشم ارادت نگاه کنی در دیو
نشانی صورت یوسف دهد به ناخوبی
فرشته‌ات نماید به چشم کروی
(سعدی، ۱۳۶۸ ج: ۳۳۴)

در لطایف عبید زاکانی، آمده است: میان رئیسی و خطیب ده، دشمنی بود. رئیس بمرد. چون به خاکش سپردند، خطیب را گفتند: تلقین او بگویی. گفت: از بهر این کار، دیگری را بخواهید که او سخن من به غرض می‌شنود، اگر من رحمت فرستم، او لعنت پندارد. (زاکانی، ۱۳۸۴: ۴۶۵؛ نیز ر.ک: سبزیان‌پور، دو کتابی...، ۱۳۸۹: ۱۱)

۳.۲. اِرْحَمُ تُرْحَمُ

سعدی در باب اول بوستان (در عدل و تدبیر و رای) پس از نصیحت به حاکمان روزگار خود، به این نکته اشاره می‌کند که حاکم عادل به مردم رحم می‌کند تا خداوند به او رحم کند:

که بخشایش آرد بر امیدوار
به امید بخشایش کردگار
(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۴۲)

این مضمون که در فرهنگ دینی مسلمانان بسیار مشهور است، در ایران باستان هم وجود داشته است: وَ كَتَبَ بَعْضُ مُلُوكِ الْفُرْسِ كِتَابًا وَ دَفَعَهُ إِلَى وَزِيرِهِ وَ قَالَ لَهُ: إِذَا غَضِبْتُ فَنَاوِلِينَهُ وَ فِيهِ مَكْتُوبٌ. مَا لَكَ وَ الْغَضَبُ إِنَّمَا أَنْتَ بَشَرٌ، اِرْحَمُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مِنَ فِي السَّمَاءِ! (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۲۲ و طرطوشی، ۱۹۹۰: ۲۶۷)؛ ترجمه: یکی از پادشاهان ایرانی نوشته‌ای را به وزیرش داد و به او گفت: هرگاه خشمگین شدم آن را به من ده. در آن نوشته آمده بود: چرا خشمگین می‌شوی؟ تو فقط یک انسان هستی. به کسانی که روی زمین هستند رحم کن تا آن‌که در آسمان است، به تو رحم کند.

خزائلی در شرح این عبارت از گلستان «هرکه بر زیردستان نبخشاید، به جور زبردستان گرفتار آید» نوشته است: اشاره است به جمله معروف «اِرْحَمُ تُرْحَمُ» (خزائلی، ۱۳۶۸: ۷۴۳؛ نیز ر.ک: دهخدا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۲۵)

۴.۲. نرمش و خشونت

اگر جاده‌ای بایدت مستقیم ره پارسایان امید است و بیم
 طبیعت شود مرد را بخردی به امید نیکی و بیم بدی
 گر این هر دو در پادشه یافتی در اقلیم و ملکش پنه یافتی

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۴۲)

در ابیات بالا، سعدی امنیت و آرامش هر کشوری را در گرو دو عنصر خشونت و نرمش می‌داند. این بینش در ایران باستان، معروف و شناخته بوده است؛ زیرا از انوشروان نقل شده است: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَصْلُحُ لَهُ إِلَّا لَيْنٌ فِي غَيْرِ ضَعْفٍ وَشِدَّةٌ فِي غَيْرِ عُنْفٍ» (ابن قتیبه، بی تا، ج ۱: ۶۱ و راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۵۰۹)؛ ترجمه: این کار (سیاست) ممکن نیست مگر با نرمشی که از روی ضعف نباشد و سخت‌گیری که از روی خشونت نباشد.^۹

سعدی در جایی دیگر از بوستان می‌گوید:

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر وگر خشم گیری شود از تو سیر
 درشتی و نرمی به هم در به است چو رگزن که جراح و مرهم نه است^{۱۰}

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۴۵)

با این وجود، حیرت‌آور است که زرین‌کوب دو بیت بالا را از حکمت‌های ارسطو دانسته و عبارت زیر را به عنوان شاهد، نقل کرده است: «آن کس که درست و به هنگام و برای مدتی محدود به کسی یا چیزی خشم بگیرد، قابل ستایش است» (زرین‌کوب، ۱۳۶۵: ۸۴)

جای تعجب است که سعدی از لزوم «نرمش و خشونت» با هم سخن می‌گوید در حالی که کلام منسوب به سقراط، مربوط به کنترل خشم است و با این وجود، زرین‌کوب این دو مضمون را یکی دانسته و سعدی را متأثر از ارسطو می‌داند.

این در حالی است که مضمون فوق در ایران باستان، بسیار روشن‌تر از سخن ارسطو دیده می‌شود: در بند ۹ عهد/ردشیر به لزوم خشونت همراه با نرمش، توصیه شده است: «و رأس السیاسة أن یفتح الوالی من قبله للرعية باین: أحدهما باب رقة و رحمة و رافة و تضرع و بذل و تحنن و الطاف و مؤاساة و مؤانسة و بشر و تهلل و عفو و انبساط و انشراح و الآخر: باب غلظة و خشنة و تصعب و تشدید و جفاء و امساک و مباعدة و اقصاء و مخالفة و منع و قطوب و عبوس و انقباض و تضییق و

عُمُوبَةٌ وَ مَحْمَرَةٌ إِلَيَّ أَنْ يَبْلُغَ الْقَتْلَ» (اردشیر بن بابک، ۱۹۷۶: ۵۸)؛ ترجمه: سرآمد نیکو رهبری‌ها آن است که فرمانروا در مقابل زیردستانش دو راه گشاده دارد: یکی از آن دو راه، دلسوزی و مهربانی و نرمی و بخشنده‌گی و گشاده‌رویی است. دیگری، تندی و خشونت و دوری‌گزینی و راندن و دشمن داشتن و بازداشتن و ترش‌رویی کردن و گره بر ابروافکندن و دل تنگ داشتن و کیفر دادن و کوچک کردن است تا به به کشتن انجامد.

انوشروان در پایان عهدنامه‌هایش برای والیان می‌نوشت: «كان أنوشروان يُوقِعُ فِي عُهُودِ الْوُلَاةِ: سُسَّ خِيَارَ النَّاسِ بِالْمُحَبَّةِ، وَأَمْرُجَ لِلْعَامَةِ الرَّهْبَةَ بِالرَّغْبَةِ، وَسُسَّ السُّفْلَةَ بِمُجَرِّدِ الْهَيْبَةِ» (ابن‌قتیبه، بی‌تا، ج ۱: ۶۱)؛ ترجمه: نیکان را با محبت سیاست کن، ترس و شوق را برای عموم مردم، درهم کن و فرومایگان را با ترس، اداره کن. راغب اصفهانی دو بیت زیر را از شاعری گمنام با الفاظ و مضمون سخن انوشروان نقل کرده است:

وَ إِذَا كُنْتُمْ لِلنَّاسِ أَهْلَ سِيَّاسَةٍ فَسُوسُوا كِرَامَ النَّاسِ بِالرَّفْقِ وَالْبَذْلِ
وَسُوسُوا لِغَاِمِ النَّاسِ بِالذَّلِّ يَصْلَحُوا عَلَيَّ الذَّلِّ، إِنَّ الذَّلَّ يَصْلَحُ لِلنَّذْلِ
(راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۲۱۱)

ترجمه: اگر بر مردم حکومت کردید بزرگان را با نرمش بخشش اداره کنید فرومایگان را با خوارکردن آنها سیاست کنید تا اصلاح شوند؛ زیرا ذلت برای فرومایگان سزاوار است.

عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه*، به پسرش چنین پند می‌دهد: «دیگر، تندی و تیزی عادت مکن و ز حلم خالی مباش و لکن یک‌باره چنان نرم مباش که از خوشی و نرمی بخورندت و نیز چنان درشت مباش که هرگز به دست نپساوندت.» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۳۷)

میدانی ضرب‌المثل «لَا تَكُنْ رَطْبًا فَتَعَصِرَ وَلَا يَابِسًا فَتَكْسَرَ»؛ ترجمه: خیس نباش که فشرده شوی و خشک نباش که شکسته می‌شوی. (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۲۶۹) را از امثال مولد (غیر عربی) دانسته که این پدیده قرینه‌ای قوی برای وجود این اندیشه، در ایران باستان است. (ر.ک: سبزیان‌پور، نقبی...، ۱۳۸۹: ۸۵؛ دهخدا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۶۹، ذیل «اسب راه آن‌ست...»)

۲.۵. خطر دشمن کوچک

دانی که چه گفت زال با رستم گرد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
(سعدی، ۱۳۶۸ ج: ۶۳)

سعدی این نکته را که دشمن ناتوان و ضعیف را نباید دست کم گرفت، از زبان زال نقل کرده است. باید پرسید که منبع سعدی در نقل این سخن چیست؟ آیا از اقوال شفاهی است که در میان ایرانیان روزگار سعدی رایج بوده است؟ آیا منابعی ایرانی، چون شاهنامه، قابوس‌نامه و... مرجع سعدی بوده است. یا این که سعدی در منابع عربی، این حکمت را دیده و برای جور شدن وزن شعر، آن را به زال نسبت داده است؟ حسین علی محفوظ مصراع اول بیت سعدی را حذف کرده، مصراع دوم را شاهد مثال برای بیت عربی بستی آورده تا نشان دهد شعر سعدی، وام‌دار ادب عربی است:

لَا يَسْتَحْفِنُ الْفَتَى بَعْدُوهُ أُبْدَأُ وَإِنْ كَانَ الْعَدُوُّ ضَعِيلًا

(محفوظ، ۱۳۳۶: ۱۷۱)

حیرت‌آور این که در پاورقی همان صفحه، ابیات زیر را از شاهنامه با حذف مصراع (به پیران چنین گفت هومان گرد...) آورده تا مشخص نباشد که فردوسی این ابیات را از زبان چه کسانی نقل کرده است.

به نظر می‌رسد محفوظ برای اثبات این نظریه که سعدی مضامین خود را از شاعران و ادیبان عرب گرفته است، دست به حذف قراین و شواهد واضح و روشن زده است. نکته‌ی مهم دیگری که محفوظ به آن اشاره نکرده این است که ابوالفتح بستی از شاعران دولسانین، اهل بست در جنوب افغانستان است، دیوانی به زبان فارسی داشته، واژه‌های فارسی در شعر عربی او بسیار است و یکی از ناقلان فرهنگ ایرانی به عربی محسوب می‌شود. (ر.ک: آذرنوش، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۹)

سرچشمه‌ی مضمون خطر دشمن کوچک در ایران باستان: در ادب عربی سخنانی از اقوال ایرانیان نقل شده که نشان می‌دهد این مضمون در اندیشه‌ی بزرگان و مردم ایران زمین، رایج و مشهور بوده و علت نقل این مضمون در شاهنامه از زبان هومان و در گلستان از زبان زال، معلوم می‌گردد.

«قال أنوشروان: العدو الضعیف المحترس من العدو القوی أحرى بالسلامة من العدو المعتبر بالعدو الضعیف.» (ابن حمدون، ۱۹۸۳، ج: ۱؛ ۳۰۷؛ زمخشری، ۱۴۰۰، ج: ۳؛ ۴۲ و

توحیدی، بی تا، ج ۷: ۹۱)؛ ترجمه: دشمن ضعیفی که از دشمن قوی پرهیز می‌کند، پیش‌تر از دشمنی که در مقابل دشمن ضعیف مغرور است، در امان است.
از پندهای ایرانیان باستان است: «أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ الْقَلِيلُ مِنْهَا كَثِيرٌ: الْوَجَعُ وَالْفَقْرُ وَالْأَعَارُ وَالْعَدْوَاءُ.» (ابن مسکویه، بی تا: ۱۵)؛ ترجمه: چهار چیز است که کم آن زیاد است: درد، فقر، ننگ و دشمنی.

سیف‌بن‌ذی‌یزن به انوشروان گفت: «ای شاه! ۳۰۰۰ نفر در مقابل ۵۰۰۰۰ نفر، چه می‌کنند؟ انوشروان گفت: یا عربی! كَثِيرُ الْحَطَبِ يَكْفِيهِ قَلِيلُ النَّارِ.» (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۹۸؛ ثعالبی، بی تا: ۵۷ و ابن حمدون، ۱۹۸۳، ج ۲: ۴۶۷)؛ ترجمه: ای عرب اندکی آتش برای هیزم بسیار، بس است.

از پندهای ایرانیان است: «الْحَازِمُ لَا يَأْمَنُ عَدُوَّهُ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ: إِنْ كَانَ بَعِيداً لَمْ يَأْمَنُ مِنْ مَعْرَتِهِ بِالْكَيدِ، وَإِنْ كَانَ قَرِيْباً لَمْ يَأْمَنُ مُوَابِتَتِهِ وَإِنْ كَانَ مُنْكَشِفاً لَمْ يَأْمَنُ اسْتِطْرَادَهُ، وَإِنْ كَانَ وَحيداً لَمْ يَأْمَنُ مَكْرَهُ.» (ابن مسکویه، بی تا: ۷۷)؛ ترجمه: انسان زیرک در هیچ حالتی از دشمن غافل نمی‌شود اگر دور است، خود را از مکر او در امان نمی‌داند و اگر نزدیک است خود را از حمله او در امان نمی‌داند. اگر آشکار است خود را از گریز زدن او در امان نمی‌داند و اگر تنها است از مکر او احساس امنیت نمی‌کند. از پندهای تاج انوشروان است: دشمن را اگرچه خرد بود، خوار مدارید.» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۷)

در *ادب الصغیر* که یک اثر ایرانی است^{۱۱} آمده است: «وَرَأَيْنَا الْمُلْكَ يُؤْتِي مِنَ الْعَدُوِّ الْمُحْتَفِرِ بِهِ.» (ابن مقفع، ۱۴۰۷: ۲۳) ترجمه: و دیدیم که حکومت به وسیله، دشمن کوچک انگاشته، از پا در می‌آید.

نگاهی به مضمون خطر دشمن کوچک در شرح و تحلیل متون ادب فارسی:
لَا يَسْتَحْفِرُ الْفَتَى بَعْدُوَّهُ أبدأ وَإِنْ كَانَ الْعَدُوُّ ضَعِيلاً^{۱۲}
إِنَّ الْقَدَى يُؤْذِي الْعُيُونَ قَلِيلُهُ وَلرُبَّمَا جَرَحَ الْبَعُوضُ الْفِيْلَا
(بستی، ۱۹۸۰: ۳۶۱)

ترجمه: آدمی هرگز نباید دشمنش را دست کم بگیرد اگرچه دشمن ناچیز باشد. اندکی خاشاک چشم را اذیت می‌کند و چه بسا پشه، فیل را زخمی کند.^{۱۳} برای ابیات بالا شاهدی بی‌ربط از سعدی آورده است:

پشه چو پر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که اوست

(محفوظ، ۱۳۳۶: ۱۸۱)

بدیهی است که مضمون ابیات بستی «خطر دشمن کوچک» و مضمون سعدی «اهمیت اتحاد» است که کاملاً از هم بیگانه هستند. بستی می‌گوید: از دشمن کوچک بترس، سعدی می‌گوید: اتحاد، افراد ضعیف را قوی می‌کند.

یوسفی و دامادی با تکرار اشتباه محفوظ ابیات زیر را با این بیت سعدی «مورچگان را چو بود اتفاق / شیر زیان را بدرانند پوست» هم مضمون دانسته‌اند:

لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرًا فِي ثَقَلْبِهِ إِنَّ الْبُعُوضَةَ تُدْمِي مَقْلَةَ الْأَسَدِ
وَلِلشَّرَارَةِ نَارٌ حِينَ تَضْرِبُهَا وَرُبَّمَا أَضْرَمَتْ نَارًا عَلَيَّ بَلَدِ

(یوسفی، ۱۳۸۱: ۴۰۸ و دامادی، ۱۳۷۹: ۲۶۰)

ترجمه: دشمن کوچک را در حوادث، کوچک مشمار؛ زیرا پشه، چشم شیر را مجروح می‌کند، وقتی آتش می‌افروزی جرقه‌ای دارای آتش است؛ چه بسا که آتشی اندک، شهری را می‌سوزاند.

حال آن‌که مضمون بیت عربی، توجه به خطر دشمن کوچک است و بیت سعدی ناظر به توانایی حاصل از اتفاق و وحدت است.

محقق بیت مذکور از بستی را با این بیت از ناصر خسرو، مقایسه کرده است:

بر دشمن ضعیف مدار ایمنی بخرد نباشد ایمنی از دشمنش
(محقق، ۱۳۴۰: ۶۵)

محفوظ، بیت زیر از عبدالله بن معاویه را با گلستان و بوستان مقایسه کرده است:

إِنَّ الْعَدُوَّ وَإِنْ أَبَدَى مُسَالَمَةً إِذَا رَأَى مِنْكَ يَوْمًا فُرْصَةً وَتَبَا
(محفوظ، ۱۳۳۶: ۱۸۸)

ترجمه: دشمن اگرچه اظهار صلح و دوستی می‌کند، اگر روزی فرصتی ببیند حمله می‌کند.

بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود، بر تو نبخشاید. (سعدی، ۱۳۶۸: ج ۵۲۷)

که گر زنده‌اش مانی آن بی هنر نخواهد ترا زندگانی دگر

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۱۸۰)

محقق بیت بالا از عبدالله بن معاویه را با بیت زیر از ناصر خسرو، مقایسه کرده است:

بد فعل و عوان گرچه شود دوست بآخر هم بر تو به کار آرد یک روز عوانیش
(محقق، ۱۳۶۳: ۸۳)

محفوظ در جایی دیگر یک ضرب‌المثل عربی را با بیتی از سعدی هم مضمون
دانسته است: «الشَّرُّ يَبْدُوهُ صِعَاظُهُ».

حذر کن ز پیکار کم‌تر کسی که از قطره سیلاب دیدم بسی
(محفوظ، ۱۳۳۶: ۱۴۸)

دامادی با نقل شواهد محفوظ، آن‌ها را از مضامین مشترک ادب فارسی و عربی
دانسته است. (دامادی، ۱۳۷۹: ۲۳۴)

۲. ۵. ۱. در ادب عربی و فارسی

وَلَا تَحْقِرَنَّ عَدُوًّا رَمَاكَ وَأَنْ كَانَ فِي سَاعِدِيهِ قِصْرٌ
فَإِنَّ الْحُسَامَ يَجْزُرُ الرَّقَابَ وَيَعْجِزُ عَمَّا تَنَالُ الْأَبْرُ

(ابن نباته السعدی، ۱۹۷۷، ج ۱: ۷۳)

ترجمه: دشمنی را که به سوی تو تیر می‌اندازد، کوچک‌شمار اگرچه دستش ناتوان
است؛ زیرا شمشیری که گردن‌ها را می‌زند از کاری که سوزن می‌کند عاجز است.

وَلَا يُعْنِ عَدُوًّا أَنْتَ قَاهِرَةٌ فَإِنَّهُنَّ يَصِدْنَ الصَّقْرَ بِالْخَرْبِ
(متنبی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۲۴)

ترجمه: روزگار دشمنی را که بر او غالب شده‌ای یاری نکند؛ زیرا با پرنده‌ای کوچک،
باز شکاری را صید می‌کند.

در حکمت شماره ۱۰۲۱۶ از غررالحکم، آمده است: «لَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَدُوًّا وَإِنْ
ضَعُفَ». ترجمه: دشمن را کوچک‌شمار اگر چه ضعیف باشد. (آمدی، ۱۳۷۱ ج ۲:
۱۶۲۶)

«إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَسْتَصْغِرُ عَدُوًّا فَإِنَّ مَنْ اسْتَصْغَرَ عَدُوَّهُ اغْتَرَّ بِهِ وَمَنْ اغْتَرَّ بِعَدُوِّهِ لَمْ
يَسْلَمْ». (ابن مقفع، ۱۴۱۶: ۲۳۲)؛ ترجمه: عاقل، دشمن را کوچک نمی‌انگارد؛ زیرا
هرکس دشمنش را کوچک بداند، فریب او را خورده است و هرکس فریب دشمن را
بخورد، در امان نمی‌ماند.

«قَدْ قِيلَ لَا تَحْقِرَنَّ الْعَدُوَّ الضَّعِيفَ الْمُهِينِ وَلَا سَيِّمًا إِذَا كَانَ ذَا حِيلَةٍ.» (همان، ۱۶۷)؛ ترجمه: گفته شده که دشمن ضعیف و خوار را کوچک نشمار به ویژه آن که فریبکار باشد.

نمونه‌هایی از ادب فارسی

به پیران چنین گفت هومان گرد که دشمن ندارد خردمند خرد
(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۶۶، ج ۲: ۸۱۵)

در قابوس‌نامه آمده است: «شنودم که در خراسان عیاری بود سخت محتشم و نیک‌مرد و معروف، مهلب نام. گویند روزی در کوی همی رفت. اندر راه پای بر خربزه پوستی نهاد؛ پایش بلغزید و بیفتاد. کارد برکشید و خربزه پوست را به کارد زد. چاکران او را گفتند: ای سرهنگ! مردی بدین عیاری و محتشمی که تویی، شرم‌نداری که خربزه پوست را به کارد زنی؟ مهلب گفت: مرا خربزه پوست بیفکند من که را زخم؟ هر که را مرا بیفکند، من او را زخم که دشمن من او بود. و دشمن را خوار نباید داشت، اگرچه حقیر دشمنی بود که هر که دشمن را خوار دارد، زود خوار گردد.» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۱۴۵) و «دشمن خرد را هم خوار مدار و با دشمن ضعیف، همچنان دشمنی کن که با دشمن قوی کنی و مگوی او خردست.» (همان، ۱۴۴)

عاقل، دشمن را ضعیف نشمرد که در مقام غرور افتد و هر که مغرور گشت، هلاک شد.» (ابن مقفع، ۱۳۵۱: ۱۹۶)

«هر که دشمن کوچک را حقیر می‌دارد، بدان ماند که آتش اندک را مهمل می‌گذارد.» (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۲۴)

«هست سرمایه‌ی احراق جهانی، شرری» (ابن یمین، نقل از دهخدا، ۱۳۶۶: ۱۶)

دشمن چو بینی ناتوان لاف از بروت خود مزین
مغزی است در هر استخوان مردی است در هر پیرهن
(سعدی، ۱۳۶۸: ۵۲۷؛ رک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۸: ۱۰۹ و دهخدا، ۱۳۶۶: ۸۱۵ و ۸۱۶)

۲. ۶. نام نیک بهتر از مال و ثروت

نام نیکی گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار
(سعدی، ۱۳۶۸: ۹۱۲)

بزرگمهر: «شَيْدَتُ الْبُنْيَانِ لِأَعْتَرَتْ بِهِ وَ أذْكَرَ فَلَمْ أَرِ شَرْفًا أَرْفَعُ مِنَ إِصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ.» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۹ و یوسی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۵۱۷)؛ ترجمه: ساختمان استوار ساختم که به آن افتخار کنم و نامم برده شود؛ ولی هیچ شرفی را بالاتر از کار نیک ندیدم. با مقایسه‌ی دو سخن بالا می‌توان ادعا کرد که سعدی پند بزرگمهر را دیده است؛ زیرا در هر دو تعبیر، بناهای با شکوه (یکی، زرنگار و دیگری بنیان استواری که مایه‌ی افتخار باشد) در مقابل نام نیک، بی‌ارزش قلمداد شده است.

دو نمونه از پندهای ایرانیان: «و لَا يُعَدُّ نَعِيمًا مَا كَانَ فِي سُوءٍ ثَنَاءٍ» (ابن مسکویه، بی تا: ۷۸)؛ ترجمه: چیزی که با بدنامی همراه باشد، نعمت محسوب نمی‌شود. «لَا تَدَعَنَّ مِنْ أَجْلِ اِكْتِسَابِ الْمَالِ، مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ.» (همان، ۲۶)؛ ترجمه: برای به دست آوردن مال و ثروت، چیزی را که بهتر از مال است از دست نده.

أَمَاوِيٌّ إِنَّ الْمَالَ غَايَةٌ وَ رَائِحٌ وَ يَبْقَى مِنَ الْمَالِ الْإِحَادِيثُ وَ الذُّكْرُ^{۱۴}

(ابیوردی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۵۸)

ترجمه: ای ماویه مال می‌آید و می‌رود و به جای آن یادکرد و نام می‌ماند.

محفوظ بیت بالا را با بیت زیر از بوستان مقایسه کرده است. (محفوظ، ۱۳۳۶: ۱۹۴)

مرا نام باید در اقلیم، فاش دگر مرکب نامور گو مباش

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۹۰)

برای اطلاع از حدود ۳۰ ضرب‌المثل و شعر عربی و فارسی با این مضمون. (ر.ک:

دهخدا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۹۹ و ۲۰۰)

۲.۷. ترجیح میان سالان به جوانان

گرت مملکت باید آراسته

مده کار معظم به نوخاسته

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۷۵)

انوشروان یکی از رموز پایداری دولت ساسانی را ترجیح میان سالان بر جوانان، برای انجام امور مهم می‌دانست: قیصر روم در میان سؤال‌هایی که از کسری کرده، پرسیده است: حکومت شما به چه چیزی دوام یافت؟ کسری در پاسخ نوشته است، با شش چیز: «مَا هَزَلْنَا فِي أَمْرٍ وَلَا نَهَيْ، وَ مَا كَذَبْنَا فِي وَعْدٍ وَلَا وَعِيدٍ، وَ مَا قَابَلْنَا إِلَّا عَلِيَّ قَدْرَ الذَّنْبِ لَا عَلِيَّ قَدْرَ غَضَبِنَا وَ اسْتَحْدَمْنَا ذَوِي الْعُقُولِ، وَ وُلَّيْنَا ذَوِي الْأُصُولِ، وَ فَضَّلْنَا عَلِيَّ الشَّبَابِ الْكَهُولِ.» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۶) ترجمه: در دستوره‌های خود، هزل و

شوخی نکردیم، در وعده‌ها دروغ نگفتیم، به اندازه‌ی گناه، مجازات کردیم نه به اندازه‌ی خشم، مردم عاقل و اصیل را به کار گرفتیم و میان‌سالان را بر جوانان ترجیح دادیم.» شاعری عرب گفته است:

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا الْأَحْدَاثُ دَبَّرَهَا دُونَ الشُّيُوخِ تَرَى فِي بَعْضِهَا خَلَلًا

(ابن الانباری، بی‌تا، ج ۲: ۷۶۲)

ترجمه: اگر کارها را جوانان، بدون بزرگان به عهده گیرند، در آن‌ها اختلال خواهی دید.

و سعدی در بوستان سروده است:

نخواهی که ضایع شود روزگار به ناکار دیده مفرمای کار

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۷۵)

حافظ نیز در بیان این مضمون گفته است:

جوانا سر متاب از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به

(حافظ، ۱۳۶۸: ۵۷)

۲. ۸. اگر دنیا وفا داشت، به ما نمی‌رسید

سعدی در بوستان، از زبان یک ایرانی، خطاب به کسری می‌گوید:

چنین گفت شوریده‌ای در عجم به کسری که ای وارث ملک جم!
اگر ملک بر جم بماندی و بخت تو را چون میسر شدی تاج و تخت

(سعدی، ۱۳۶۸ الف: ۶۶)

این مضمون در رباعیات خیام نیز دیده می‌شود:

برخیز و مخور غم جهان گذران خوش باش و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود نیامدی از دگران

(خیام، ۱۳۸۳: ۲۵۰)

در منابع عربی، از هرمز بن شاپور نقل شده است: «لَوْ دَامَ الْمُلْكُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا.» (ثعالبی، بی‌تا: ۵۴ و زمخسری، ۱۴۱۲، ج ۵: ۱۶۴)؛ ترجمه: اگر حکومت دائمی بود به ما نمی‌رسید.

این معنی در اشعار متنبی و ابوالعلائی معری نیز دیده می‌شود:

سُقِنَا إِلَى الدُّنْيَا فَلَوْ عَاشَ أَهْلُهَا مُنْعَنَا بِهَا مِنْ حَيَاةٍ وَ ذُهُوبِ

(متنبی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۷۵)

ترجمه: پیشینیان به سوی دنیا، بر ما پیشی جستند و اگر ایشان تا کنون می‌زیستند، آمد و شد برای ما ممکن نمی‌شد.

وَلَوْ دَامَتِ الدُّوَلَاتُ كَانُوا كَعَبْرِهِمْ
رَعَايَا وَلَكِنْ مَا لَهُنَّ دَوَامٌ
(معری، ۱۳۸۱: ۱۴۲)

ترجمه: اگر حکومت‌ها (همیشگی بود) دوام می‌یافت، (پادشاهان) مانند دیگران، از مردم عادی بودند (و می‌مردند)؛ ولی دولت‌ها هم پایدار نیستند.

لَعَمْرُكَ مَا الدُّنْيَا بَدَارٍ إِقَامَةٍ
إِذَا زَالَ عَنْ عَيْنِ الْبَصِيرِ غَطَاؤُهَا
وَكَيفَ بَقَاءُ النَّاسِ فِيهَا وَإِنَّمَا
يُنَالُ بِأَسْبَابِ الْفَنَاءِ بَقَاؤُهَا
(ابن‌رومی، ۱۹۷۳، ج ۱: ۱۳۰)

ترجمه: اگر پرده‌ی دنیا از چشم خردمند کنار رود، سوگند به جان تو که دنیا جای ماندن نیست. چگونه ممکن است آدمی در دنیا باقی بماند در حالی که بقای دنیا با عوامل فنا به دست می‌آید؟

«آورده‌اند که روزی بهلول دیوانه، به نزدیک‌هارون در آمد. او را متفکر دید، گفت: موجب چیست؟ گفت: تفکر در بی‌وفایی دنیا می‌کنم. گفت: تو را این فکر نمی‌باید کرد؛ اگر جهان را وفایی بودی، هرگز به تو نرسیدی.» (مجدخوافی، ۱۳۴۵: ۱۱۱)
دامادی بیت زیر از سعدی را مقتبس از متنی دانسته است:
«هرکسی پنج روزه نوبت اوست.

تا نمیرد یکی به ناکامی
دیگری شادکام نشیند
بَذَا قَضَتِ الْأَيَّامُ مَا بَيْنَ أَهْلِهَا
مَصَائِبُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ قَوَائِدُ»
(دامادی، ۱۳۷۹: ۱۰۰)

ترجمه: روزگار در بین مردم خود چنین حکم کرده است که اندوه گروهی برای گروهی دیگر، مفید است.

۲. ۹. اقتدار و کمال حکومت‌ها به سبب حضور دانشمندان

سعدی و بزرگمهر درباره‌ی تأثیر ارزشمند حضور دانشمندان در عرصه‌های قدرت و حکومت، سخن گفته‌اند: سعدی، جمال حکومت را در سایه‌ی حضور دانشمندان می‌داند و بزرگمهر، اقتدار آن را: ملک از خردمندان جمال گیرد.^{۱۵} (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۲۰)

«از بزرگمهر پرسیده شد: با چه چیزی عزت و اقتدار حکومت، آشکار می‌شود؟ گفت: با سه چیز: إكرامُ العلماءِ وإعزازُهم...» (غزالی، ۱۹۶۸: ۶۴)؛ ترجمه: با احترام به دانشمندان و...

۲. ۱۰. نیاز شاهان به دانشمندان

سعدی و انوشروان با دو تعبیر متفاوت، نیاز شاهان و حاکمان را به دانشمندان بیش از نیاز دانشمندان به حاکمان، می‌دانند: «پادشاهان به صحبتِ خردمندان از آن محتاج‌ترند که خردمندان به قربتِ پادشاهان.» (سعدی، ۱۳۶۸ ج: ۵۲۰) از نامه‌ی کسری به هرمرزان: «اما بعد: فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ الْمَلُوكُ يَعْرِفُونَ مِنْ حَاجَتِهِمْ إِلَيَّ ذَوِي الرَّأْيِ مِثْلَ الَّذِي يَعْرِفُ أَهْلَ الرَّأْيِ مِنْ حَاجَتِهِمْ إِلَيَّ الْمَلُوكِ لَمْ يَكُنْ عَجَبًا أَنْ تَرَى مَوَاكِبَ الْمَلُوكِ عَلَيَّ أَبْوَابِ الْعُلَمَاءِ، كَمَا تَرَى مَوَاكِبَ الْعُلَمَاءِ عَلَيَّ أَبْوَابِ الْمَلُوكِ.» (آبی، ۱۹۹۰، ج: ۷: ۶۵)؛ ترجمه: اگر شاهان احتیاج خود را به دانشمندان به اندازه‌ی نیاز دانشمندان به شاهان می‌دانستند، تعجیبی نداشت که خیل شاهان را در درگاه دانشمندان ببینی همان‌طور که جمع علما را در دربار شاهان می‌بینی.

در مینوی خرد^{۱۶} نیز به این مضمون اشاره شده است: «پادشاهان را مصاحبت با دانایان و نیکان سودمندتر است.» (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۴۰)

خردورزی و توجه به دانشمندان، از ویژگی‌های قوم ایرانی است. ستایش خرد در ابتدای دیوان دقیق، شاهنامه، مینوی خرد، ادب الصغیر و الکبیر و... از نشانه‌های آن است. (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۷: ۸۷-۸۸ و همان، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۴۸)

دباشی به خوبی نشان داده است که عنصر خرد در کنار عدالت، یکی از دو پایه‌ی استوار فرهنگ سیاسی ایران است که در حکایات مربوط به بزرگمهر و انوشروان، در گلستان سعدی نمود یافته است. (دباشی، ۱۳۸۰: ۶۸)

۳. نتیجه‌گیری

فرهنگ و ادب سرزمین ایران وارث خردورزی، تجربه و باریک‌بینی ملتی ریشه‌دار و فرهیخته است که خاستگاه ایرانی آن در غبار حوادث روزگار گم شده است. در جست‌وجوی سرچشمه‌های فکری گویندگان و شاعران با استفاده از منابع عربی، می‌توان بنا به قول «سر دلبران در حدیث دیگران» به رگه‌های طلایی ارزشمندی از

اندیشه و فکر ایرانی دست یافت که نشان از پیش‌گامی مردم ایران زمین در عرصه‌ی فرهنگ و ادب دارد؛ همان رشته‌های زرینی که امروز برای بسیاری رنگ و بوی عربی دارد و در قالب امثال و اشعار عربی، در شرح و تحلیل متون ادب فارسی، از نشانه‌های فضل و دانش محسوب می‌گردد.

نوع پژوهش این مقاله نشان می‌دهد با همه‌ی دشواری‌هایی که در برابر این نوع ریزبینی‌ها و نکته‌سنجی‌ها وجود دارد، لازم است صاحب‌نظران ادب فارسی، نقش و جایگاه فکر و اندیشه را در ایران باستان که چون خونی در پیکر ادب فارسی و حتی عربی جاری است، به مشتاقان و علاقه‌مندان ادب فارسی و پژوهش‌های تطبیقی، نشان دهند.

یادداشت‌ها

۱. حسین علی محفوظ، اولین دانشجوی دکترای خارجی دانشگاه تهران، پایان‌نامه‌ی خود را، با عنوان «سعدی و متنی» در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر در سال ۱۳۳۷، به منظور نشان دادن تأثیرپذیری سعدی از ادب عربی، نوشت. (ر.ک: مجله‌ی دانشکده ادبیات، (۱۳۳۵). شماره‌ی ۳، سال ۳، صص ۹۴ و ۹۵) و تعدادی از صاحب‌نظران، به علت بی‌انصافی در خصوص سعدی و تعصب نسبت به ادب عربی، ادعاهای او را مورد نقد و بررسی قرار دادند؛ برای نمونه (ر.ک: مهدوی، ۱۳۷۰: ۲۸؛ محقق، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۷۷-۱۸۴؛ انوار، ۱۳۶۶، ج ۳: ۳۴۷-۳۸۹؛ دشتی، ۱۳۵۶: ۹۸-۱۰۱؛ هخامنشی، ۲۵۳۵: ۱۰۲-۱۱۷؛ جعفری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۲۷۶؛ مؤید شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۶-۲۲ و ...). از فراین یک‌سونگری و تعصب او، تکرار یک مضمون با تعابیر مختلف در دو یا چند بخش مختلف است.

۲. برای نمونه، یوسفی در شرح گلستان و در شرح بوستان به ترتیب، ۸۲ و ۸۴ مورد از کتاب سعدی و متنی نقل قول کرده است. (یوسفی، ۱۳۸۱: ۸۰۰ و ۱۳۶۸: ۵۴۶)

۳. محقق مضمون این بیت سعدی را با حدیث (أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ: بدترین دشمن تو نفس توست که در بین دو پهلویت قرار دارد)، مشترک دانسته‌اند. (محقق، ۱۳۶۳: ۳۴ و دامادی، ۱۳۷۹: ۴۹۱) باید یادآور شد که بیت سعدی درباره‌ی نادان و آسیبی است که به خود می‌زند، در حالی که حدیث مذکور، درباره‌ی نفس اماره و خطر آن برای آدمی است (ر.ک: محفوظ، ۱۳۳۶: ۱۰۹)

۴. نثری فارسی است که متعلق به قرن چهارم و پنجم است. تاریخ کتابت آن ۵۷۴ هجری است و نویسنده‌ی آن، نامشخص است. (ر.ک: مینوی، ۱۳۷۸: ۲۳-۲۵)

۵. شواهد ایرانی در این مقاله نشان می‌دهد که سعدی علاوه بر سیرابی از فرهنگ غنی اسلامی، از فرهنگ ریشه‌دار ایرانی هم برخوردار بوده است و بسیاری از مضامین موجود در ادب فارسی و عربی، ریشه‌های ایرانی دارند و یا لاقلاً می‌توان ادعا کرد که در ایران قبل از اسلام هم وجود داشته‌اند و ادعای اقتباس سعدی از ادب عربی و اشعار متنبی، جای تأمل دارد.

۶. از شاعران عرب ایرانی الاصل است که در سال ۱۶۷ ق. به اتهام زندگه، به دستور مهدی عباسی به دار آویخته شد. (ر.ک: ضیف، ۱۹۶۶: ۳۹۳)

۷. ابن حبان این بیت را به شاعری به نام المنتصر بن بلال الانصاری نسبت داده است. (ابن حبان، بی‌تا: ۱۲۰)

۸. با دقت بیش‌تر در متون قدیم، معلوم می‌گردد که این مضمون ریشه‌ای کهن‌تر دارد زیرا در افسانه‌های «ازوپ» (۶۰۰ قبل از میلاد) آمده است: شیری و آدمیزاده‌ای با هم سفر می‌کردند، در راه به سنگی برمی‌خورند که در آن، تصویر انسانی را نشان می‌دهد که شیری را خفه می‌کند. آدمی زاد با فخر تمام به شیر می‌گوید: می‌بینی ما انسان‌ها از شما قوی‌تر هستیم. شیر با پوزخندی می‌گوید: «اگر شیران پیکر تراشی می‌دانستند، آن وقت می‌دید که همه‌جا شیران در حال کشتن آدم‌ها هستند. (ازوپ، ۱۳۷۳: ۴۶، نقل به اختصار)

لافونتن شاعر و نویسنده فرانسوی (قرن ۱۶) نیز در یکی از افسانه‌های خود به این داستان اشاره کرده است. (ر.ک: لافونتن، ۱۳۸۰: ۱۶۹)

۹. برای اطلاع از این مضمون در اشعار ملک‌الشعراى بهار، حکیمان ایرانی، امثال عربی و اشعار فارسی. (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۶: ۸۵)، همچنین برای اطلاع از این مضمون در گلستان و ایران باستان. (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۸: ۱۰۷)

۱۰. این مضمون در گلستان سعدی به شکل زیر آمده است:

درشتی و نرمی به هم در به است چو فاصد که جراح و مرهم نه است
درشتی نگیرد خردمنسد پیش نه سستی که نازل کند قدر خویش

(سعدی، ۱۳۶۸ ج: ۱۷۳)

در نهج‌البلاغه (نامه ۴۶) آمده است: «وَإِخْلَطُ الشَّدَّةَ بَضِغْتِ مِنَ اللَّيْنِ. وَارْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ. وَأَغْتَرِمَ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا يُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ؛ ترجمه: درشتی را با اندک نرمی بیامیز و آن‌جا که مهربانی باید، راه مهربانی پوی و در جایی که جز درشتی به کار نیاید، درشتی پیش‌گیر.

۱۱. ابن مسکویه، این عبارت از ادب‌الصغیر را در پنجاهای ایرانی نقل کرده است. (ابن مسکویه، بی‌تا: ۷۲) این خود از قراین و نشانه‌های ریشه‌های ایرانی ادب‌الصغیر است.

۱۲. (ر.ک: دامادی، ۱۳۷۹: ۲۳۵ و یوسفی، ۱۳۸۱: ۲۴۹)

۱۳. در جوامع‌الحکایات عوفی داستان صعوه‌ای آمده که با کمک پشه و مگس و غوک، فیلی را ابتدا کور و سپس در دریا غرق کرد. عوفی در پایان داستان می‌گوید: «این حکایت نموداری

است مر ارباب‌الالباب را تا خصمان ضعیف را خوار ندارند، که شمشیر اگرچه سر سران ریاید، اما از آنچه سوزن ضعیف بنیت کند، عاجز باشد.» (عوفی، ۱۳۸۴: ۱۲۰)

۱۴. این بیت در دیوان منسوب به حاتم طایی نیز دیده می‌شود: (الطایی، ۱۴۱۳: ۸۲)

۱۵. خزانلی در شرح این جمله نوشته است: «نظیر آن، قسمتی از سخن اردشیر بابکان است که در چندین کتاب، ترجمه‌ی عربی آن آمده است: لا يُضْبَطُ الْمَلِكُ إِلَّا بِالرِّجَالِ؛ ترجمه: کشور بی مردان در تصرف نیاید، رجال اعم است از مردان دانشمند و مردان سپاهی.» (خزانلی، ۱۳۶۸: ۶۷۸)

۱۶. مینوی خرد نام کتابی است به زبان پهلوی، مشتمل بر ۶۲ پرسش و پاسخ درباره‌ی مسایل دینی زرتشتی. این پرسش‌ها از طرف شخصی خیالی که دانا خوانده می‌شود، طرح و مینوی خرد (نیروی معنوی عقل) به آن‌ها پاسخ می‌دهد. از نویسنده‌ی کتاب، اطلاعی در دست نیست و یکی از اندرزنامه‌های پهلوی محسوب می‌شود. این کتاب را احمد تفضلی به زبان فارسی ترجمه کرده است. (ر.ک: عقیقی، ۱۳۸۳: ۶۳۰-۶۳۱)

فهرست منابع

الآبی، أبوسعده، منصور بن الحسين. (۱۹۹۰). *نثر الدرر*. ج ۷، تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعة دكتور حسين نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۳). «ابوالفتح البستی». *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. ج ۶، صص ۹۵ - ۹۹.

آذرتاش، آذرنوش. (۱۳۸۶). *چالش میان فارسی و عربی*. تهران: نشر نی.

آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۷۱). *غررالحکم و دررالکلم*. المعجم المفهرس لألفاظ غررالحکم، به کوشش علی‌رضا برازش، تهران: امیرکبیر.

الأبشيهی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد أبو الفتح. (۱۴۲۱). *المستطرف فی کل فن مستطرف*.

ج ۱، مراجعه و تعلیق محمد سعید، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

ابن الانباری، ابوالبرکات، عبدالرحمن. (بی‌تا). *الانصاف فی مسائل الخلاف*. ج ۲، دمشق: دارالفکر.

ابن‌رومی، ابو الحسن علی بن عباس بن جریرج. (۱۹۷۳). *دیوان*. ج ۱، تحقیق الدكتور حسین نصار، مطبعه دارالکتب.

ابن‌شاکر، محمدالکتبی. (۱۹۷۴). *فوات الوفيات*. تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر.

- ابن قتیبة الدینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم. (بی تا). *عیون الأخبار*. ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمية.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد. (بی تا). *الحکمة الخالدة*. تحقیق عبدالرحمان بدوی، بیروت: دارالاندلس.
- ابن حبان البستی، الامام الحافظ أبو حاتم محمد. (بی تا). *روضة العقلاء و نزهة الفضلاء*. بتحقیق و تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالکتب العلمية.
- ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی. (۱۹۸۳). *التذکرة الحمدونية*. ج ۱ و ۲، تحقیق احسان عباس، بیروت: معهد الانماء العربی.
- ابن مقفع، عبدالله. (۱۳۵۱). *کلیله و دمنه*. ترجمه نصراله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن مقفع، عبدالله. (۱۴۰۷). *الأدب الصغير و الأدب الكبير*. دار بیروت للطباعة و النشر.
- ابن مقفع، عبدالله. (۱۴۱۶). *کلیله و دمنه*. دقق فیها و علق علیها و نسقها الشیخ الیاس خلیل زخریا، دارالاندلس للطباعة و النشر و التوزیع.
- ابن نباتة السعدی، ابونصر عبدالعزیز بن عمر بن نباته. (۱۹۷۷). *الديوان*. ج ۱، دراسة و تحقیق عبدالامیر مهدی حبیب الطایی، بغداد: دارالحرية للطباعة.
- ابوفراس، الحمدانی. (۱۴۲۳). *الديوان*. اعتنى به و شرحه عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: دارالمعرفة.
- ابونواس. (بی تا). *ديوان ابی نواس*. بیروت: دارصادر.
- الابیوردی، ابوالمظفر محمد بن احمد بن اسحاق. (۱۴۰۷). *الديوان*. ج ۱، تحقیق عمر الاسعد، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- احسان عباس. (۱۹۷۷). *ملاحح يونانية فى الادب العربى*. بیروت: المؤسسة العربيه للدراسات و النشر.
- اردشیر بن بابک. (۱۹۷۶). *عهد اردشیر*. تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر.
- ازوپ، افسانه‌های ازوپ. (بی تا). ترجمه دکتر علی اصغر حلبی، تهران: زوار.
- افسانه‌های لافونتین. (۱۳۸۰). ترجمه‌ی عبدالله توکل، تهران: مرکز.

- انوار، امیر محمود. (۱۳۶۶). «مقایسه‌ی افکار متنبی و سعدی». ذکر جمیل سعدی: مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتادمین سالگرد تولد سعدی، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۳، صص ۳۴۷ - ۳۸۹.
- البستی، أبو‌الفتح. (۱۹۸۰). *الديوان*. الدكتور محمد مرسى الخولى، حياته و شعره، دار الأندلس للطباعة و النشر و التوزيع.
- بهنیاری، احمد. (۱۳۶۹). *داستان‌نامه بهمنیاری*. تهران: دانشگاه تهران.
- التوحیدی ابوحيان. (بی‌تا). *البصائر و اللخائر*. ج ۷، عنى بتحقیقه و التعليق عليه الدكتور ابراهيم الكيلانى، دمشق: مكتبة اطلس و مطبعة الانشاد.
- الثعالبی، ابو منصور. (۱۴۰۳). *یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*. ج ۴، شرح و تحقیق الدكتور مفید محمد قمیحه، بیروت: دارالکتاب العلمیة.
- الثعالبی، ابو منصور. (بی‌تا). *الاعجاز و الایجاز*. بغداد: مكتبة دارالبيان.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۶۴). «تلاقی حکمت و ادب در آثار سعدی». ذکر جمیل سعدی، مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتادمین سالگرد تولد سعدی، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۱، صص ۲۶۱ - ۲۹۰.
- حاتم الطایبی. (۱۴۱۳). *الديوان*. شرح يوسف شكری فرحات، بیروت: دارالجيل.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۸). *دیوان*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- حبیب‌اللهی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). *ارمغان نوید*. مجموعه مقالات و اشعار استاد، به کوشش محمد حبیب‌اللهی، اصفهان: میثم تمار.
- حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۹). *خواندنی‌های ادب فارسی*. تهران: زوار.
- خردنامه. (۱۳۷۸). به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- خزائلی، محمد. (۱۳۶۳). شرح بوستان سعدی. تهران: جاویدان.
- خزائلی، محمد. (۱۳۶۸). شرح گلستان. تهران: جاویدان.
- خطیب‌رهبر، خلیل. (۱۳۷۱). شرح بوستان سعدی. تهران: صفی‌علیشاه.
- خیام. ابوالفتح عمر بن ابراهیم. (۱۳۸۳). *ترانه‌ها*. تصحیح و تحقیق محمدباقر نجف‌زاده بارفروش، تهران: امیرکبیر.
- دامادی، سید محمد. (۱۳۷۹). *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*. تهران: دانشگاه تهران.

دباشی، حمید. (۱۳۸۰). «انوشیروان و بوزرجمهر در گلستان سعدی». فرهنگ سعدی پژوهی اثر کاووس حسن‌لی، بنیاد فارس‌شناسی با همکاری مرکز سعدی‌شناسی.

دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۸۳). «سعدی در بوته‌ی نقد». کیهان فرهنگی، شماره‌ی ۲۱۸، صص ۳۰-۳۵.

دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۸۵). «هنر تمثیل در آثار ادبی». کیهان فرهنگی، شماره‌ی ۲۳۴-۲۳۵، صص ۶۵-۷۱.

دشتی، علی. (۱۳۵۶). قلمرو سعدی. تهران: امیرکبیر.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۶). امثال و حکم. ج ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر.

الراغب الاصبهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۴۲۰). محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلاغاء. ج ۱، حقه و ضبط نصوصه و علق حواشیه عمر الطباع، بیروت: شرکه دارالارقم.

رجب‌زاده، هاشم. (۱۳۷۲). برخی از مثل‌ها و تعبیرات فارسی. مشهد: آستان قدس.

زاکانی، عبید. (۱۳۸۴). کلیات. تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه‌ی حکایات عربی پرویز اتابکی، تهران: زوار.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۵). دفتر ایام. انتشارات علمی، تهران: معین.

الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۰۰). ربیع الأبرار و نصوص الأخبار. ج ۳، الطبعة الأولى، قم: الشریف الرضی.

الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۱۲هـ). ربیع الأبرار و نصوص الأخبار. ج ۳ و ۴، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

سبزیان‌پور، وحید. (۱۳۸۴). «مقایسه‌ی حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم». مجله‌ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۱، بهار ۸۴، صص ۱۲۷-۱۲۸.

سبزیان‌پور، وحید. (۱۳۸۶). «تأثیر ادب عربی در اشعار ملک‌الشعراى بهار». فصلنامه‌ی علمی و پژوهشی نامه‌ی فرهنگستان، دوره ۹، شماره‌ی ۱، شماره‌ی ۳۳، صص ۷۴-۹۶.

سبزیان‌پور، وحید. (۱۳۸۷). «بررسی ریشه‌های ایرانی کلیله و دمنه». فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء. سال ۱۸، شماره‌ی ۷۳، صص ۷۷-۱۰۴.

سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۸). «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی». *مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم*، سال ۱۷، شماره‌ی ۶۴، صص ۹۱-۱۲۴.

سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۹). «دو کتابی که سعدی و ایرج میرزا نام آن‌ها را فراموش کرده‌اند». *گزارش میراث*، دوره ۲، سال ۴، شماره‌ی ۴۰، صص ۱۱-۱۲.

سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۹). «نقبی به روشنایی در جست‌وجوی امثال ایرانی در نظم عربی». *مجله‌ی علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، دوره جدید، سال ۱، شماره‌ی ۲، بهار، صص ۶۹-۹۶.

سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸ الف). *بوستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸ ب). *کلیات*. انتشارات ققنوس، چاپ دیبا. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸ ج). *گلستان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر، کتابفروشی صفی‌علیشاه.

سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۵). *کلیات*. به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، بر اساس تصحیح و طبع محمد علی فروغی، انتشارات ناهید.

شکورزاده بلوری، ابراهیم. (۱۳۸۰). *دوازده هزار مثل فارسی*. مشهد: آستان قدس. ضیف، شوقی. (۱۹۶۶). *تاریخ الأدب العربی*. العصر العباسی الأول، القاهرة، دارالمعارف بمصر، الطبعة السادسة.

الطرطوشی، محمد بن الولید. (۱۹۹۰). *سراج الملوک*. تحقیق جعفر البیاتی، ریاض: الریس للکتب و النشر.

العاملی، شیخ بهاء‌الدین. (۱۴۲۰). *الکشکول*. ج ۲، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. عبدالله بن معاویه، ابن عبدالله بن جعفر بن ابی الطالب. (۱۴۰۲). *شعره*. جمعه عبد الحمید الراضی، بغداد، مؤسسه الرساله.

العسکری، ابوهلال. (۱۳۰۲). *التفضیل بین بلاغتی العرب و العجم*. در کتاب التحفة البهیة و الطرفة الشهیة، قسطنطنیه: الجوائب، صص ۲۱۱ - ۲۲۱.

عبداله بن معاویه، ابن عبدالله بن جعفر بن ابی الطالب. (۱۴۰۲). *شعره*. جمعه عبد الحمید الراضی، بغداد: مؤسسه الرساله.

عفیفی، رحیم. (۱۳۸۳). *اساطیر و فرهنگ ایرانی*. تهران: توس.

- عنصرالمعالی. (۱۳۶۶). *قابوس‌نامه*. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۴). *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*. به کوشش جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- غررالاحکم و دررالکلم. (۱۳۷۱). *المعجم المفهرس لألفاظ غررالاحکم و دررالکلم*. تهران: امیرکبیر.
- الغزالی، ابوحامد. (۱۹۶۸). *التبر المسبوك فى نصيحة الملوك*. مصر: مكتبة الكليات الازهریه.
- کارنامه‌ی اردشیر بابکان. (۱۳۲۹). به تحقیق محمد جواد مشکور، تهران: بی‌نا.
- مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳۶۲). *شناختی تازه از سعدی*. شیراز: لوکس.
- الماوردی، أبوالحسن بن محمد بن حبيب البصرى. (۱۴۰۷ ق). *أدب الدنيا و الدين*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- المتنبی، ابوالطیب. (۱۴۰۷). *الديوان*. ج ۱ و ۲، شرح عبدالرحمن البرقوقی، بیروت: دارالکتب العربی.
- متون پهلوی. (۱۳۷۱). گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب، آسانا، گزارش سعید عریان، کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران.
- مجد خوافی. (۱۳۴۵). *روضه خلد*. مقدمه و تحقیق از محمود فرخ، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: کتابفروشی زوار.
- المحبی، محمد امین بن فضل الله بن محب الدین بن محمد. (۱۹۶۸). *نفحة الريحانة و رشحة طلاء الحانة*. ج ۳، تحقیق عبد الفتاح محمد الحلو، داراحیاء الکتب العربیة. محفوظ، حسین علی. (۱۳۳۶). *متنبی و سعدی*. طهران: چاپخانه‌ی حیدری.
- محقق، مهدی. (۱۳۶۶). «میزان تأثیر سعدی از متنبی». *ذکر جمیل سعدی*: مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتادمین سالگرد تولد سعدی، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۳، صص ۱۷۷-۱۸۴.
- محقق، مهدی. (۱۳۴۰). «در جست‌وجوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب». *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، شماره‌ی ۱، سال ۹، صص ۳۳-۹۳.
- محقق، مهدی. (۱۳۶۳). *تحلیل اشعار ناصر خسرو*. ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.

- مستوفی، حمداله. (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- معری، ابوالعلاء. (۱۳۸۱). دیوان سقط الزند. شرح دکتر محمود ابراهیمی، دانشگاه کردستان. نشر باغ نو.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). مثنوی. ج ۴، تصحیح رینولد نیکلسن، تهران: پیمان و دل آگاه.
- مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۷۰). «همه گویند ولی گفته سعدی دگر است». مجله‌ی ایران‌شناسی، سال ۳، شماره‌ی ۱، صص ۲۶-۴۰.
- المیدانی، ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم النیشابوری. (۲۰۰۳). مجمع الأمثال. ج ۲، تحقیق و شرح و فهرسه قصی الحسین، تهران: دار و مکتبه الهلال.
- مینوی خرد. (۱۳۸۰). ترجمه‌ی احمد تفضلی، تهران: توس.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۷۸). «خردنامه و غیره». خردنامه، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر، صص ۲۳-۳۵.
- نهج‌البلاغه. (۱۳۶۹)، ترجمه‌ی سیدکاظم محمدی و محمد دشتی، قم: امام علی.
- الوطواط، أبواسحاق برهان‌الدین الکتبی. (بی‌تا). غرر الخصائص الواضحة و النقائص الفاضحة. بیروت: دارالصعب.
- هخامنشی، کیخسرو. (۲۵۳۵). حکمت سعدی. تهران: امیرکبیر.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۶۸). تصحیح و توضیح بوستان سعدی. تهران: خوارزمی.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۰). در آرزوی خوبی و زیبایی. گزیده‌ی بوستان سعدی. تهران: سخن.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۱). تصحیح و توضیح گلستان سعدی. تهران: خوارزمی.
- الیوسی، الحسن. (۱۴۰۲). المحاضرات فی اللغة و الأدب. ج ۲، تحقیق و شرح محمد حجی و أحمد شرقاوی، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- الیوسی، الحسن. (۲۰۰۳). زهر الأکم. تحقیق و شرح و فهرسه قصی الحسین، بیروت: دار و مکتبه الهلال.